

نگاه

اشغال، طردشدگی و تاریخ ستم



بهنام حیدر قزوینی

وضعیت طردشدگی و آوارگی، محور کانونی آثار نمایشی و داستانی وجدی معود است و او این طردشدگی را در پیوند با تاریخی درازدامن طرح می‌کند. وجدی معود، نویسنده فرانسوی‌زبان لبنانی‌تباری است که امروز هم به‌عنوان نویسنده و هم به‌عنوان کارگردان چهره شاخصی در ادبیات نمایشی و تئاتر فرانسه به شمار می‌رود. معود اولین‌بار توسط محمدرضا خاکی و با نمایش‌نامه «آتش‌سوزی‌ها» به ما معرفی شد و او پس از آن نمایش‌نامه‌ای دیگر از معود با عنوان «همه پرندگان» را هم به فارسی برگرداند.

«آتش‌سوزی‌ها» اگرچه روایتی امروزی دارد و تصویری از جهان معاصر به دست می‌دهد اما در پس‌زمینه روایتش نقبی به گذشته و جهان اسطوره‌ای زده است. معود به‌عنوان یک مهاجر بر مسئله هویت تأکید دارد و گذشته‌ای سرکوب‌شده، نقشی پررنگ در آثارش دارد. معود به نسلی از نویسندگان و هنرمندان عرب تعلق دارد که در پی جنگ و اشغال و کشتار در خاورمیانه، در غرب پرورش یافته‌اند یااین‌حال او در آثارش نشان داده که چگونه تجاوز و اشغال در خاطرات جمعی مهاجران حضور دارد. در «آتش‌سوزی‌ها» خاطرات گذشته و تبار لبنانی معود به روشنی قابل مشاهده است و او با به‌تصویرکشیدن ناخودگاه جمعی مهاجران و تبعیدشدگان نشان داده که چگونه میراث گذشته از طریق خانواده، خاطرات و زبان منتقل می‌شود.

معود در نمایش «آتش‌سوزی‌ها» با زبان و روایتی شاعرانه تصویری از وحشت و خشونت جنگ‌های داخلی در لبنان به دست داده است. در ماجراهای این نمایش‌نامه با خواهر و برادر دوقلوی لبنانی‌تباری روبه‌رویم که بی‌آنکه چیزی از گذشته خود و سرزمین‌شان بدانند در فرانسه بزرگ شده‌اند؛ اما با مرگ مادر، آنها به ناچار به سرزمین مادری‌شان می‌روند تا حقیقت زندگی خود و راز مکتوم مادرشان را کشف کنند. ما نیز در این مسیر با این دو همراه می‌شویم و رنج تبعید و آوارگی و مهاجرت را به واسطه زندگی این دو می‌بینیم. به این واسطه معود روی مسئله‌ای کاملاً معاصر دست گذاشته اما روایت معاصر را در کنار روایت کهن و اساطیر باستانی نشانده است. محمدرضا خاکی در گفت‌وگویی با «شرق» درباره این نمایش گفته بود: «این نمایش بیش از آنکه پاسخی به اسطوره و تاریخ باشد، پاسخی به وقایع معاصر است. در جهان امروز ما چه می‌گرد؟ در لبنان و فلسطین و سوریه و به‌طور کلی در این منطقه بلازده اطراف ما چه می‌گذرد؟ مسائلی که ما امروز درگیرش هستیم در این نمایش با دقت و ظرافت هر چه تمام‌تر تصویر شده‌اند. می‌دانیم که نویسنده‌های بسیاری آثار مختلفی بر اساس متون کلاسیک نوشته‌اند و آنها را بازنویسی کرده‌اند؛ اما وجدی معود تلاش نکرده که فقط اساطیر و متون کهن را بازنویسی کند، بلکه نمایش‌نامه‌ای شگفت‌انگیز نوشته که در آن زخمی التیام‌نیافته از اعصار کهن به جهان امروز آورده شده است. این یکی از ویژگی‌های نمایش آتش‌سوزی‌هاست که ما را تا انتهای نمایش با خود همراه می‌کند و خیلی ظریف و دقیق به اعصار کهن می‌برد تا در پایان، در اوج شگفت‌زدگی دچار کاتارسیس‌مان کند. فقط وقتی نمایش‌نامه را تمام می‌کنیم و درباره‌اش تامل می‌کنیم متوجه می‌شویم که دارد از یکی از اساطیر خیلی قدیمی حرف می‌زند؛ اسطوره‌ای که تصور می‌کنیم به پایان رسیده اما چنین نیست؛ چرخه نگوین بختی تراژیک امری به‌روز و معاصر است و همچنان ادامه دارد».

متن «آتش‌سوزی‌ها» ساختاری دکوپاژشده دارد به‌گونه‌ای که انگار با متن یک فیلم‌نامه روبه‌رویم. «آتش‌سوزی‌ها» نمایش‌نامه‌ای با شخصیت‌های متعدد است و مسئله اصلی نیز در رودررویی پرسوناژها به‌واسطه دیالوگ‌هایشان نهفته است. معود نمایش‌نامه را در سی‌وهشت صحنه نوشته و به‌جز موضوعاتی که او به‌عنوان نویسنده مطرح‌شان کرده، ساختار نمایش‌نامه نشان می‌دهد که او جقدر با ساختارهای اجرایی تئاتر مدرن آشناست.

معود تحت‌تأثیر نظریه‌های مدرن اجرا، متن نمایش‌نامه‌اش را تا جایی که امکان داشته از هر عنصر اضاف‌های تهی کرده است. «آتش‌سوزی‌ها» متنی نمایشی است که در آن سلطه نویسنده یا به‌طورکلی هر نوع سلطه‌ای حذف شده تا در مقابل، امکان‌های بیشتری در اختیار بازیگران در صحنه اجرا قرار بگیرد. به‌عبارتی ساختار موجود در «آتش‌سوزی‌ها» به‌گونه‌ای است که می‌توان گفت متن به نفع اجرا حذف شده یا کنار رفته است. البته این حذف‌شدن به معنای فقدان متن نیست، بلکه به این معناست که انگار متن در حین اجرا پدید آمده و اینجاست که فرایند جمعی نوشتن معنا می‌یابد. حذف متن، فضایی فراخ در اختیار بازیگران یا حتی بینندگان می‌گذارد تا در آن فضا تحیل و عمل کنند. به‌این‌ترتیب می‌توان گفت که «آتش‌سوزی‌ها» متنی از پیش‌نوشته‌شده نیست بلکه متنی است که دقیقاً در روند اجرا نوشته شده است. در اینجا، تحیل بازیگران یا خلاقیّت جمعی آنان است که نقش محوری را در اجرا پیدا می‌کند و حتی گاه بازیگر در جایگاهی قرار می‌گیرد که می‌تواند به سمت بداهه‌سازی برود.

معود در اغلب آثارش با نگاهی تاریخی و در پیوند با جهان اسطوره‌ها به بازخوانی تاریخ خاورمیانه و ستم‌های موجود در آن پرداخته است. او در نمایش‌نامه «همه پرندگان» نیز به سراغ مضامینی چون تبعید، هویت و طردشدگی تاریخی رفته است. این نمایش‌نامه نیز اگرچه همچون «آتش‌سوزی‌ها» به مسائل جهان معاصر می‌پردازد اما نشان می‌دهد که این‌ها مسائلی تاریخی‌اند که از گذشته باقی مانده‌اند. یکی از شخصیت‌های نمایش «همه پرندگان» دختری به نام وحیدا است که ریشه‌های عرب دارد اما در نیویورک بزرگ شده است. در ماجراهای نمایش او وقتی به سرزمین‌های اشغالی فلسطین می‌رود ریشه‌هایش را درمی‌یابد. وقتی از این،سو به آن‌سوی دیوار در سرزمین‌های اشغالی می‌رود، برای نخستین‌بار کلماتی را می‌شنود که انگار از گذشته‌ای دور در او باقی مانده‌اند. زنی عرب او را دخترتم خطاب می‌کند و دیگری او را خواهرم می‌نامد و در این لحظه است که وحیدا واقعیت و گذشته سرکوب‌شده جمعی‌ای را که او نیز به آن تعلق دارد حس می‌کند.

«آتش‌سوزی‌ها» و «همه پرندگان» نمایش‌نامه‌هایی رئالیستی‌اند که البته از حیث ویژگی‌های فرمی و شیوه روایت تفاوت‌های مهمی با آثار رئالیستی معرسوم دارند و تجربه‌هایی تازه در نمایش‌نامه‌نویسی به شمار می‌روند. معود به اعتبار شناختن از سنت‌های نمایش‌نامه‌نویسی و جریان‌های مدرن ادبیات نمایشی و نیز تأکیدش بر مقوله اجرا، توانسته روش و شیوه‌ای مختص به خود بیافریند. معود در هر دو اثر روی مسائل امروزی جهان معاصر دست گذاشته و به موضوعاتی چون هویت، تاریخ و تبعیض‌های نژادی و زبانی پرداخته است. آنچه معود در اثرش مطرح کرده، اگرچه موضوعاتی مربوط به وضعیت جهان معاصر است اما برای ما که در منطقه‌ای بحرانی از جهان به سر می‌بریم اهمیتی مضاعف دارد.

«ایران وطن ماست». این گفته و جمله را از کودکی

شنیده‌ایم و می‌شنویم و می‌گوییم. راستی وطن چیست؟ وطن را چه معنی باید کرد وچه باید گفت؟ خاک، سرزمین، یورد، زادگاه، پدر، مادر، دوستان، یار، عشق و یا...؟ وطن را چه باید بنامم؟ ایران را چه بگویم؟ من به مفهوم حسی و عاطفی ایران بسیار اندیشیده‌ام و در زندگی چند بار با اشکی در چشم به معنی عمیق آن پی برده‌ام و دریافته‌ام که معنی ایران در مفهوم چیست؟ حس دل‌بستگی عمیقی که هر فرد به مادر و زادگاهش دارد. در هنگام جوانی که برای تحصیل نخستین بار راهی دیار غرب بودم وقتی از پدر و مادر و فامیل و دوستان خداحافظی کردم و در هوایِما نستستم احساس شوق و شادی با من بود، هیجان سفر و زندگی در دیاری دیگر، ساعتی بعد وقتی از پنجره چشم به بیرون دوختم قله‌های آرارات را دیدم؛ هوایِما داشت از فضای ایران خارج می‌شد. پیرمرد خوش‌سخن و فرزانه‌ای که در صندلی کنارم نشستۀ بود، خم شد دقیق نگاه کرد و گفت قله‌های آرارات است، داریم ایران را ترک می‌کنیم. با شنیدن کلمات جملهٔ آخر او که ایران را ترک می‌کنیم، غم دورشدن و جدایی و احساسی از تنهایی و غربت تمام وجودم را گرفت، به‌حدی که سرِ خم نمودم و در خود فرورفتم. پیرمرد که نگاهش به من بود، حالم را فهمید و گفت بار اولت است که به خارج می‌آیی؟ گفتم بله. پرسید برای تحصیل می‌روی؟ بغض‌گرفته گفتم بله. تبسمی کرد و گفت من هم اولین بار که به غربت آمدم همین احساس تو را داشتم. غم غربت وقتی تو دل آدم نشیند هرگز آدم را ول نمی‌کند. هرچند وطن آدم نمی‌شود. من بعد از گذشت سال‌ها با اینکه ازدواج کرده‌ام و خانواده و بچه و نوه‌هایم این‌ور هستند، هر سال چند ماهی می‌آیم تا غم و حس غربت را از دلم بزدایم. غمی که از جوانی با من است. بعد از فرود هوایِما در فرودگاه هنگام خداحافظی از پیرمرد، او گفت سعی کن به غربت عادت کنی، اما بدان نمی‌توان وطن را، ایران را فراموش کرد، ایران مثل مادر ما است، با مادر نمی‌توان خداحافظی کرد. چند ماه بعد طبق برنامه دانشگاه که همراه با دیگر دانشجویان به اردوی دانشجویی رفته بودم یکی از برنامه‌های اردو آشنایی دانشجویان با هم بود. هر روز عصر طبق برنامه پنج تن از دانشجویان خود و شهر و کشورشان را معرفی می‌کردند. روز چهارم نوبت به من رسید. در آن چند روز مطالعه کرده و آماده شده بودم. بلند شدم، بعد از معرفی خود گفتم اهل ایران هستم، از شهر اورمیه در شمال غربی ایران آمده‌ام. معنی اسم شهر من (اور یعنی شهر- میه یعنی آب) «شهر آب» است. شهری است باستانی و پانزدهمین شهر مدارای جهان بنا به تأیید یونسکو و سازمان ملل است و معنی اسم کشور وطن من ایران (ایر-ان) یعنی سرزمین نیچیزآردگان. در گذشته در دوره باستان وسعت کشور ما بسیار زیاد بود و مرزهای آن تا مرزهای بیزانس می‌رسید. ریشه و نژاد ما آریایی است و پیوند مشترک از لحاظ قومی با هند و و قوم



اسماعیل پوردشاهیان

ژرمن داریم و جدایی طوایف آریایی هنگام کوچ در دوره باستان که دوران رمه‌گردانی و شکار و مراحل اولیه زراعت و کشاورزی و یکجانشینی بود، روی داده و اقوام ایرانی به سرزمین ایران، ماد و پارس و هندوها به سرزمین هند و ژرمن‌ها به اروپا و آلمان فعلی کوچ کردند و در ادامه از جغرافیای فلات ایران گفتم، از تنوع قومی، فرهنگ و زبان اقوام ایرانی و نهایتاً از گستره فرهنگ ایران از آناتولی (آسیای صغیر) تا شمال قفقاز و مشرق هند و شمال چین (آسیای صغیر) تا شمال قفقاز و مشرق هند و شمال چین و نپال که هنوز هم سیاحان و کوهنوردانی که از دامنه‌های نپال می‌گذرند و نگاه به قله‌های برف‌گیر هیمالیا دارند مزایم مانی را به شکل دعانوشته‌ای چرخان که در مسیر راه باریک کوهستانی نصب شده‌اند همراه با شریاها می‌خوانند و می‌چرخانند تا باد دعای مانسی را در دل کوه بگرداند و بخواند و دل کسوه و راه را با آنها نرم کند. از آئین مهر و کیش زرتشت و امپراطوری ایران و رقابت آن با امپراطوری رم شرح مفصل دادم و گفتم که در فرهنگ وآیین ایرانی محوریت بر عقل است،عقل در انتخاب نیکی و بدی و نور و تاریکی است. و از تأثیر آئین مهر در فرهنگ‌های دیگر گفتم و از زبان و ادبیات ایران و شعر ایران، از «شاهنامه» کتاب تاریخ و حماسی ایران که بالاتر از «ایلیاد هومر» است و از سعدی، حافظ، مولانا و تحولات زبان و انقلاب ادبی نیرما و شعر نو این اورا و اینکه ایران کشور و سرزمین شعر است. و زبان فارسی و زبان ترکی و کردی و دیگر زبان‌های اقوام ایرانی با شعر آمیخته و عجین است و شعر وسیله‌ای است برای ابراز احساسات به‌خصوص بیان عشق. دکتر لیز وایسون استاد راهنما و مسئول کمپ با شنیدن جمله آخر صحبت من لبخندی زد و با شوقی و لذتی خاص در حالی که دستانش را گشوده بود در تکمیل صحبت‌های من گفت بله عشق، ایران سرزمین عشق و شعر است و زبان مردم ایران با عشق گشوده می‌شود. مردم ایران تعریف دیگری از عشق دارند. اگر فرهنگ ادبیات ایران را بخوانید متوجه می‌شوید. عشق جان کلام شاعران و مردم ایران است. بعد نگاهش را به من انداخت و اشاره کرد که ادامه بدهم و من در صحبتی طولانی گفتم هر ایرانی با عشق لب به شعر می‌گشاید و از هر فرد ایرانی بی‌رسی مطمئن باشید اگر دفتر شعری نداشته باشد چند شعر می‌سروده و شعر شاعران زیادی را از بر دارد. شعر هستی فرهنگ ایرانی‌هاست، به‌حدی که در گفت‌وگوهای عادی و بحث‌های معمولی حتی بحث‌های علمی گاه برای تأکید و تأیید نظر خود به

سطری از شعر یکی از شاعران اشاره و آن را می‌خوانند و همان‌طور که در شروع صحبتم گفتم فرهنگ ایران پایه‌اش بر عقل است طبق اساطیر ایران. در ازل تاریکی محض بوده و جز تاریکی هیچ نبوده. پس نور بدرخشید و بر دل تاریکی ریخت و از آن زمان ستیز بین روشنی و تاریکی، اهورامزدا و اهریمن و نیکی و بدی شروع شد و همه دانایان دریافتند که نور بر تاریکی و نیکی بر بدی و عشق بر بی‌مهری پیروز خواهد شد. صحبتم را تمام کردم و با تشویق دانشجویان در صندلی خودم نشستم، با غروری که بر دلم نشستۀ بود. یکی از دانشجوها که اهل آلمان بود آمد و ضمن خوش‌وقتی از آشنایی با من گفت: صحبت‌های تو خیلی جالب بود اما اگر پایه فرهنگ مردم کشور شما بر عقل است باید خیلی ترقی می‌کردید، مردم ایران باید به مرحله بالاتری از زیست اجتماعی و تفکر و مدنیت می‌رسیدند؛ اما چرا عمل نکردند؟ سؤال زخم بر دلم زد و نتوانستم جواب دهم و بگویم که ایران من همیشه با بلایا و تهاجم‌ها و درد و رنج بسیار مواجه بوده اما مانده و خواهد ماند. اگر هر روز صبح و عصر بر جاننش زخم زند باز خواهد بود و در هر سینه‌د چشم به نور و روشنی و آینده خواهد گشود و خواهد ماند.

●●●

مباحث

شعری برای وطنم ایران

اگر بگویم که دوست دارم

دروغ نگفته‌ام

این تنها حرفی‌ست که از ماه آموخته‌ام

تا همه شب بر آسمانت بنشینم

نور بگیرم و رنگ ببارم در گذر شب‌ها

و آنگاه چراغ نقره شوم

روشن کنم خلوت تاریک کوچه و هر خانه‌ات را

اگر بگویم که به دیدارت می‌آیم

این تنها عهدی‌ست که از خورشید آموخته‌ام

تا همیشه و همه روز در آسمانت بگردم

نور ببارم بر تنت

سبز و سفید و سرخ ببینم همه‌جای تنت را

اگر بگویم همیشه از تو می‌خوانم

این تنها کاری‌ست که از مردمانت آموخته‌ام

تا شهر به شهر

ده به ده

کوی به کوی بگردم

دانه دانه رنج‌های تنت را بچینم

کنارت بنشینم و از غم‌هایت بگویم

از گذر زمان تلخی و خوش ایام

تا تو نگاهم کنی

عشق و اندوه قلمم را ببینی

باورم کنی

من برایت می‌میرم وطنم

عطف

درباره «غرق‌شدگان درخنده» زیاد خداش

کابوس جمعی روزمره

شرق: به گزارش «اینا» کتاب «غرق‌شدگان در خنده» مجموعه‌ای از داستان‌های زیاد خداش، نویسندهٔ فلسطینی است که در آن از زندگی رنج‌بار مردمی سخن می‌گوید که سایهٔ مرگ و تعقیب و نظارت پلیسی را همواره حس می‌کنند و زندگی‌شان به آمیزه‌ای از واقعیت و کابوس و وهم بدل شده است. قصه‌های این کتاب، که وقایع‌شان در رام‌الله و اردوگاه جلزون می‌گذرد، کابوس جمعی را بازتاب می‌دهند؛ کابوسی که عین واقعیت شده، یا واقعیتی که به کابوس بدل شده است.

در «غرق‌شدگان در خنده» با آمیزه‌ای از وهم و واقعیت و کابوس مواجهیم و نویسنده این آمیزه را به صورت گروتسک و طنزی سیاه ارائه می‌دهد؛ طنزی که بیانگر چهرهٔ دهشت‌بار واقعیت است، نویسنده در این داستان‌ها نشان می‌دهد که چطور زندگی تحت نظارت دائم یک سیستم پلیسی، ترس، فقر، تجربهٔ خشونت، زیستن در میان ت‌های تکه‌پاره،

جنون و مرگ به اجزائی جدایی‌ناپذیر از زندگی روزمرهٔ فلسطینیان بدل شده‌اند، از همین روست که داستان‌های این کتاب، اغلب با واقعیتی ملموس آغاز می‌شوند و در ادامه به کابوس و اوهام پیوند می‌خورند و وحشتی پدید می‌آورند که خاص زندگی‌ای است که زیاد خداش در داستان‌هایش قصد به تصویر کشیدن آن را دارد. «غرق‌شدگان در خنده» شرح بدن‌های مثله‌شده و تکه‌پاره است. این بدن‌ها هم در معنای واقعی و هم در وجهی استعاری، تکه‌تکه شده‌اند. این قصه‌ها همچنین شرح هویت‌های تکه‌پاره‌اند و شرح زندگی مردمی که زمین زیر پای‌شان محکم نیست و مدام احساس وحشت و ناامنی می‌کنند و مدام با وضعیت‌های غریب و هولناک و با مرگ مواجه می‌شوند. در بسیاری از قصه‌های این کتاب، با امری غریب مواجهیم که یکباره وارد داستان می‌شود و امر عادی و روزمره را برمی‌آشوبد یا

به بیانی دیگر، آشوب پنهان در متن امر عادی و روزمره را هویدا می‌کند و آن را نشان خواننده می‌دهد. این‌گونه است که خواننده یکباره با واقعاهای نامنتظر و شوک‌آور در قصه مواجه می‌شود. داستان‌های کتاب «غرق‌شدگان در خنده» با طنزی سیاه و گروتسک‌گونه به روایت وضعیتی ناساز و نامتعادل می‌پردازند. در ابتدای هر قصه معمولاً با وضعیتی مواجهیم که فقط کمی متفاوت با وضعیت عادی است. این انحراف جزئی اما یکباره به انحرافی بزرگ‌تر می‌انجامد که هول‌انگیز است و طنز سیاه نویسنده برآمده از همین انحراف بزرگ است. زیاد خداش در «غرق‌شدگان در خنده» وضعیتی پیچیده را به زبانی ساده و دور از پیچیدگی‌های ظاهری روایت می‌کند. قصه‌های او مصداق بارز ادبیات سهل‌متعاند و سادگی آنها تأثیرشان را بیشتر می‌کند. بیشتر این داستان‌ها بیشتر از سه، چهار صفحه نیستند و در همین سه، چهار صفحه، به‌سادگی و در نهایت ایجاز، به عمق وضعیتی پیچیده و هراس‌آلود و شوک‌آور راه می‌برند و زندگی مردمی را به تصویر می‌کشند که همواره در معرض مرگ و نابودی‌اند و مرگ همیشه در تعقیب آنهاست، همچنان که چشم‌های ناظرانی مدام آنها را می‌پایند که مبدا دست از پا خطا کنند. کتاب «غرق‌شدگان در خنده» شامل سی داستان است؛ ازجمله «خلیل همیشه‌بازنده»، «بدون پارگی»، «جنازه شاهزاده‌خانم‌ها»، «زخم‌هایی برای فروش»، «سلام آقای بورخس»، «غرق‌شدگان در خنده» و «کتابخانه‌ای باز و روشن و شهری خواب‌زده».



غرق‌شدگان درخنده

زیاد خداش

ترجمه انتشار شعبانی

انتشارات آده